

کتاب دانیال — شماره یک صد و پنجاه و دو

نمادگرایی دو چوب حزقیال: سفری در میان نبوت و رستگاری

Jeff Pippenger

2024-03-22

ما در حال بررسی خط سیر باب سی و هفتم حزقیال هستیم؛ خطی که نخست، نواخته شدن شیپور هفتم و پیام به لائودیکیه را مشخص می‌سازد، که به پیدایش لشکر یکصد و چهل و چهار هزار تن می‌انجامد. سپس حزقیال با مطرح ساختن پیوستن دو چوب پادشاهی‌های شمالی و جنوبی اسرائیل، آن خط سیر را تکرار کرده و بسط می‌دهد، به منزله تمثیلی از فرایندی که به واسطه آن، الوهیت و انسانیت در زمان نواخته شدن شیپور هفتم به هم پیوسته می‌شوند. هنگامی که آن دو قوم به صورت یک قوم با یکدیگر متحد می‌شوند، حزقیال مشخص می‌سازد که پادشاهی بر ایشان هست؛ و سپس به عهد جاودانی می‌پردازد، که همان عهد تحقق یافته با یکصد و چهل و چهار هزار تن است، در حالی که تأکید می‌ورزد که آن قوم عهدی ایام آخر، قدس خدا را تا ابد در میان خود خواهند داشت.

هم‌نظر به اس سلسله میں 1844 میں یوحنا کے پیکل کی پیمائش کرنے کے کام کو بھی شامل کیا ہے، جو 11 ستمبر 2001 کو شروع ہونے والی آخری پیمائش کی تمثیل پیش کرتا ہے۔ اس پیمائش کا ذکر زکریا بھی کرتا ہے، جو یہ بھی شامل کرتا ہے کہ یہ پیمائش اُس وقت واقع ہوتی ہے جب خدا ایک بار پھر یروشلیم کو اُس شہر کے طور پر چنتا ہے جہاں وہ اپنا نام رکھے۔ ہم پیکل کو تشکیل دینے والے اجزاء اور اسرائیل کی شمالی اور جنوبی مملکتوں کی دو لائھیوں کے درمیان ایک تشبیہ قائم کر رہے ہیں۔ مسیح کا اپنے الوہیت کو ایک لاکھ چوالیس ہزار کی انسانیت کے ساتھ یکجا کرنے کا کام، شمالی اور جنوبی مملکتوں پر آنے والی پراگندگی کے دو ہزار پانچ سو بیس برس کی دو پیشین گوئیوں میں، تئیس سو برس کی پیشین گوئی کے ساتھ مل کر، ظاہر کیا گیا ہے۔

برای شناسایی آنچه چوب‌های حزقیال در کار انجیل نمایندگی می‌کنند، لازم است فهمی بنیادین از انجیل داشته باشیم. مسیح جسم ساقط ما را پس از چهار هزار سال ضعف موروثی پذیرفت؛ ضعفی که از طریق مریم به او منتقل شده بود. او به عنوان الگوی ما نشان داد که با به کار گرفتن اراده خویش، در حالی که آن را به اراده پدرش تسلیم می‌سازیم، می‌توانیم همان گونه که او غالب شد، غالب شویم؛ یعنی با به کار گرفتن اراده خود در انقیاد به اراده او. اراده ما در مغز ما، که دژ جان است، یا برای نیکی به کار گرفته می‌شود یا برای بدی.

طالب علمی که می‌خواهد کار دو ترم را در یک ترم بگنجاند، نباید در این امر به حال خود واگذار شود. بر عهده گرفتن کار دوچندان، برای بسیاری به معنای فرسودگی بیش از حد ذهن و غفلت از ورزش بدنی مناسب است. معقول نیست که گمان شود ذهن بتواند افزونی خوراک فکری را دریابد و هضم کند؛ و همان قدر گناه است که ذهن را بیش از حد تغذیه کنند، که اندام‌های گوارشی را بار کنند و برای معده هیچ دوره‌ای از استراحت باقی نگذارند. مغز، دژ تمام انسان است، و عادت‌های نادرست در خوردن، پوشیدن، یا خوابیدن، بر مغز اثر می‌گذارد و مانع از دستیابی به آن چیزی می‌شود که دانشجو در پی آن است، یعنی انضباط نیکوی ذهنی. هر عضوی از بدن که با ملاحظه با آن رفتار نشود، آسیب خود را به مغز مخابره خواهد کرد. در تعلیم جوانان درباره اینکه چگونه سلامت خود را حفظ کنند، باید صبر و پایداری بسیار به کار رود. آنان باید در این باب به خوبی آگاه شوند، تا هر عضله و هر اندام چنان تقویت و تربیت گردد که در عمل ارادی یا غیرارادی، بهترین حالت سلامت حاصل شود و مغز نیرو یابد تا فشار مطالعه را تاب آورد.»

Christian Education, 124

کار عهد جاودانی این است که شریعت خدا را بر دل‌های ما و بر ذهن‌های ما بنویسد، و هم دل ما و هم ذهن ما در «ارگ جان‌های ما» قرار دارد، که همان مغز ماست.

«ذهن مرد یا زن در یک لحظه از پاکی و قداست به تباهی، فساد و جنایت فرو نمی‌افتد. زمان لازم است تا انسان به الهی مبدل گردد، یا آنان که به صورت خدا آفریده شده‌اند به مرتبه حیوانی یا شیطانی تنزل یابند. ما با نگرستن دگرگون می‌شویم. انسان، هرچند به صورت آفریننده خویش ساخته شده است، می‌تواند ذهن خود را چنان تربیت کند که گناهی که زمانی از آن نفرت داشت، برایش دلپذیر گردد. چون از بیداری و دعا باز می‌ایستد، از پاسداری دژ، یعنی دل، نیز باز می‌ماند و به گناه و جنایت روی می‌آورد. ذهن به انحطاط کشیده می‌شود، و بالا بردن آن از فساد ناممکن است، تا هنگامی که در حال تعلیم یافتن است تا قوای اخلاقی و عقلانی را به بردگی کشد و آنها را در تابعیت امپال پست‌تر درآورد. باید جنگی دائمی بر ضد ذهن جسمانی نگاه داشته شود؛ و ما باید به وسیله تأثیر پالاینده فیض خدا یاری شویم، فیضی که ذهن را به بالا جذب می‌کند و آن را عادت می‌دهد که بر امور پاک و مقدس تأمل کند.» Adventist Home, 330.

«ذهن»، «دل» و «مغز» همان «ارگ جان» است. ارگ دژی است که باید از ورود گناه پاس داشته شود.

در دعای خود خطاب به پدر، مسیح درسی به جهان داد که باید بر ذهن و جان نقش بندد. او فرمود: «و حیات جاودانی این است که تو را، خدای واحد حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده تو است، بشناسند.» یوحنا 17:3. این است تعلیم حقیقی. این تعلیم نیرو می‌بخشد. معرفت آزموده و تجربی خدا و عیسی مسیحی که او فرستاده است، انسان را به صورت خدا دگرگون می‌سازد. به انسان توان تسلط بر خویشتن می‌بخشد و هر انگیزه و شهوت طبیعت فروتر را تحت فرمان قوای برتر ذهن درمی‌آورد. صاحب آن را فرزند خدا و وارث آسمان می‌سازد. او را به مشارکت با ذهن نامتناهی درمی‌آورد و گنجینه‌های غنی عالم را بر او می‌گشاید.» درس‌های تمثیلی مسیح، 114.

«قدرت‌های برتر» باید برای مهار و به اطاعت درآوردن «انگیزه‌ها و امیال طبیعت فروتر» به کار گرفته شوند. قدرت‌های برتر در ذهن قرار دارند، و این «مشارکت با ذهن نامتناهی» است که «انسان را به صورت خدا دگرگون می‌سازد». در زمان مهر شدن آن یکصد و چهل و چهار هزار نفر، صورت وحش در یک گروه و صورت مسیح در گروه دیگر پدید می‌آید. آنچه این دگرگونی را به انجام می‌رساند، پیوند ذهن‌هاست. کسانی که دارای ذهنی جسمانی یا نفسانی هستند، چنان‌که پولس آن را معرفی می‌کند، صورت جسم—وحش—را تشکیل می‌دهند. کسانی که به ذهن مسیح دست یافته‌اند، صورت مسیح را تشکیل می‌دهند. وعده عهد این است که ما می‌توانیم در هنگام توبه و بازگشت، به ذهن مسیح دست یابیم، هرچند همگی ما با ذهنی جسمانی زاده شده‌ایم.

همان طرز فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود: او که در صورت خدا بود، برابری با خدا را غنیمت نشمرد؛ بلکه خود را خالی ساخت و صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان پدیدار شد؛ و چون در هیئت انسانی یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت، بلکه تا به موت صلیب، مطیع گردید. فیلیپیان ۲:۵-۸.

ما باید ذهن مسیح را در خود داشته باشیم، چنان‌که در خود مسیح نیز بود، زیرا ما به صورت او آفریده شده‌ایم. اما ما آن ذهن را نداریم؛ بلکه ذهنی جسمانی داریم که به گناه فروخته شده است.

پس اکنون هیچ محکومیتی نیست بر آنان که در مسیح عیسی هستند، که نه بر حسب جسم، بلکه بر حسب روح رفتار می‌کنند. زیرا قانون روح حیات در مسیح عیسی مرا از قانون گناه و مرگ آزاد ساخته است. زیرا آنچه از شریعت ساخته نبود، از آن جهت که به واسطه جسم ناتوان بود، خدا با فرستادن پسر خود در شباهت جسم گناه‌آلود و برای گناه، گناه را در جسم محکوم ساخت؛ تا عدالت شریعت در ما تحقق یابد، که نه بر حسب جسم، بلکه بر حسب روح رفتار می‌کنیم. زیرا آنان

کہ بر حسب جسم اند، در اندیشہ چیزهای جسمانی اند؛ اما آنان کہ بر حسب روح اند، در اندیشہ چیزهای روحانی۔ زیرا تفکر جسمانی مرگ است؛ اما تفکر روحانی حیات و سلامتی است۔ زیرا ذہن جسمانی با خدا دشمنی دارد؛ چون مطیع شریعت خدا نیست، و در حقیقت نیز نمی تواند باشد۔ پس آنان کہ در جسم اند، نمی توانند خدا را خشنود سازند۔ اما شما در جسم نیستید، بلکہ در روح هستید، اگر راستی روح خدا در شما ساکن باشد۔ و اگر کسی روح مسیح را نداشته باشد، از آن او نیست۔ و اگر مسیح در شماست، هر چند بدن بہ سبب گناہ مرده است، روح بہ سبب عدالت حیات است۔ رومیان ۸:۱-۱۰۔

روح سے ہونا زندگی ہے، اور جسم سے ہونا موت۔ جسم ہماری ادنیٰ فطرت ہے؛ یہی ہمارے احساسات کا سرچشمہ ہے۔ جسمانی ادنیٰ فطرت کو اعلیٰ فطرت کے تابع ہونا چاہیے، اور یہ اس وقت ممکن ہوتا ہے جب ہم اپنی مرضی کو روح القدس کی فرمانبرداری میں استعمال کریں۔ ہمارے اعلیٰ جسمانی اذہان یہاں اور ابھی تبدیل ہو سکتے ہیں، لیکن ہماری ادنیٰ فطرت کو تبدیل ہونے کے لیے آمدِ ثانی تک انتظار کرنا ہوگا۔

دو عصای حزقیال، عصایی را معرفی می کنند کہ بہ منزلہ صحن معبد نمود یافته است، و آن عصا در سال ۱۷۹۸ بہ پایان خود رسید۔ آن بہ طور کامل بہ وسیلہ ہزار و دویست و شصت سال پامال شدن لشکر بہ دست بت پرستی، و ہزار و دویست و شصت سال پامال شدن لشکر بہ دست پاپ گرایی، تقسیم شدہ بود۔ آن عصا نمایانگر پامال شدن مقدس خدا نبود، زیرا مقدس خدا در پادشاہی جنوبی قرار داشت۔ آن لشکری کہ بہ دست بت پرستی و پاپ گرایی پامال شد، ہیکلی انسانی بود؛ اما در نسبت با پادشاہی جنوبی، آن بدن بود، و پادشاہی جنوبی جایی بود کہ خدا برگزید تا سر را در آن قرار دہد۔ پادشاہی شمالی بدن بود، پادشاہی جنوبی سر بود۔

دو تقسیم مملکت شمالی، کہ ہر یک ہزار و دویست و شصت سال را دربر می گرفت، نمایانگر دو گرایش متفاوت بہ گناہ در ہیکل بدن بود، چنان کہ این دو بہ صورت تمایلات موروثی و اکتسابی نمود یافته اند۔ بت پرستی نمادی از تمایلات موروثی گناہ در ہیکل بدن بود، و اقتباس مذهب بت پرستی از سوی پاپ گرایی، نمایانگر تمایلات اکتسابی بہ گناہ است۔ در ہر دو حالت، ہیکل بدن تا زمان آمدن ثانی نمی توانست متحول گردد؛ از این رو، عصای مملکت شمالی تنها تا سال ۱۷۹۸ امتداد یافت، و هنگامی کہ بہ یوحنا گفتہ شد کہ ہیکل را اندازہ بگیرد، آن عصا می بایست کنار گذاشتہ شود۔

لفظ «تبدیلی» سے مراد ایک حالت یا کیفیت سے دوسری حالت یا کیفیت میں تحول یا تغیر ہے۔ جب آدم اور حوٰی نے گناہ کیا تو وہ اپنی ابتدائی حالت سے «متبدل» ہو گئے، کیونکہ وہ کامل پیدا کیے گئے تھے، خدا کی صورت پر، اور ان میں اعلیٰ قوتیں ادنیٰ قوتوں پر حاکم تھیں۔ جب انہوں نے گناہ کیا تو وہ ایسی ہستی میں «متبدل» ہو گئے جس میں ادنیٰ قوتوں نے اعلیٰ قوتوں پر غلبہ پا لیا۔ انہوں نے وہ حالت اپنی تمام نسل کو منتقل کر دی۔

در نسبت نبوی دو چوب حزقیال، خداوند اورشلیم را برگزید تا سر باشد، پایتختی کہ پادشاہ در آن اقامت داشت۔ می بایست قدرت برتر باشد۔ در تشبیہ دو چوب، پادشاہی جنوبی در نسبت با پادشاہی برتر در شمال، قدرت فروتر بود۔ بازگشتی کہ در پیوستن آن دو چوب بہ یکدیگر بہ تصویر کشیدہ شدہ است، اقتضا می کرد کہ پادشاہی جنوبی بہ جایگاہ خود بہ عنوان سر بازگردانندہ شود۔ می بایست بہ سوی پادشاہی شمالی بازگردانندہ شود، زیرا در آن هنگام با پادشاہ حقیقی شمال متحد می گشت و با تالار تخت پادشاہی حقیقی شمال پیوند می یافت۔

Por esta razón, el reino del norte sólo se extendió hasta 1798, y a Juan se le dijo que dejara el atrio, que sólo llegaba hasta 1798. El reino del sur sería unido al palo de los dos mil trescientos años con la llegada del tercer ángel, pero el reino del norte terminaría

cuando la combinación de divinidad y humanidad se consumara dentro de los dos aposentos del templo que Juan midió entonces. El reino del norte estaba conectado, por el vínculo de cuarenta y seis, con el reino del sur, a la llegada del tercer ángel, pero no se conectaba directamente con 1844, como sí lo hacía el reino del sur

پادشاهی جنوبی هم با هیکل چهل و شش ساله مرتبط بود، و هم با امتزاج الوهیت و انسانیت که به وسیله دویست و بیست سال نمود یافته است. پادشاهی شمالی در ۱۷۹۸، بنیاد هیکل چهل و شش ساله را مشخص ساخت، اما در همان جا پایان یافت؛ زیرا به عنوان بنیاد، نمایانگر جسدی بود که مسیح بر خود گرفت، و جسد او از بنای عالم ذبح شده بود. همه هیکل‌ها نمادهایی قابل تبادل اند، و بنیاد چهل و شش سال در ۱۷۹۸، جسد انسانی او را معرفی می‌کند، و پایان آن چهل و شش سال در ۱۸۴۴، الوهیت او را معرفی می‌نماید.

لشکری که تا سال ۱۷۹۸ پایمال شد، مقدس خدا نبود؛ هرچند مقدس خدا در آن دوره چنین وانمود شده بود که پایمال می‌شود. اما آن پایمال شدن در پادشاهی جنوبی انجام می‌گرفت، جایی که خدا اورشلیم را برگزیده بود تا مقدس و نام خویش را در آن قرار دهد. آن لشکری که پایمال شده بود، نمایانگر امت‌ها بود؛ نمایانگر بدن بود.

هنگامی که آدم و حوا گناه کردند، «هفت زمان» هفت هزار سالی پایمال شدن بشریت زیر گناه آغاز شد. در آن هنگام، بره‌ای که از بنای جهان ذبح شده بود، پوست‌های بره را فراهم ساخت تا برهنگی گناه‌آلود بشریت را بپوشاند. هنگامی که پایمال شدن بشریت در سال ۱۷۹۸ به پایان رسید، بره، که بنیاد و بنای هر نمود تقدیس شده از هیکل است، بار دیگر ذبح شد. در آنجا پادشاهی شمالی، و هیکل انسانی که در آن بازنموده شده بود، به پایان رسید.

۱۷۹۸ زمانی بود که آن ضدمسیح جَعَلی، پس از آنکه شهادت شیطانی خود را در طول سه سال و نیم نبوی ارائه کرده بود، کشته شد؛ شهادتی که با به قدرت رسیدن او در سال ۵۳۸ آغاز شد، و پیش از آن، سی سال آمادگی از سال ۵۰۸ جریان داشت. این، بدل شیطانی سی سال آمادگی مسیح بود که از ولادت او آغاز شد و با تمکین و اقتدار او، آنگاه که تعمید یافت، پایان پذیرفت؛ و پس از آن، او به مدت سه سال و نیم واقعی شهادت خود را ادا کرد تا به آن نقطه رسید که بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود، مصلوب گردید. آنگاه وعده او تحقق یافت که چون هیکل ویران شود، آن را در سه روز برپا خواهد ساخت.

او همان کسی بود که هیکل بدن خود را برپا می‌داشت، زیرا این قدرت الوهیت او بود که رستاخیز را به انجام رسانید؛ چرا که الوهیت او در مصلوب شدن نمرد، بلکه این انسانیت او بود که بر صلیب مرد، زیرا محال است که خدا بمیرد.

“من قیامت و حیات هستم” (یوحنا ۱۱:۲۵). او که گفته بود: “جان خود را می‌نهم تا آن را باز گیرم” (یوحنا ۱۰:۱۷)، از قبر بیرون آمد به حیاتی که در خودش بود. انسانیت مرد؛ الوهیت نمرد. مسیح در الوهیت خویش قدرت داشت که بندهای مرگ را بگسلد. او اعلام می‌کند که در خود حیات دارد تا هر که را بخواهد زنده سازد.” Selected Messages, book 1, 301.

در سال ۱۷۹۸، هیکل انسانی، لشکر «پادشاهی شمال» به پایان رسید، زیرا به عنوان نماد طبیعت فروتر، نمی‌توانست تا هنگام رستاخیز در آمدن دوم دگرگون شود. با این حال، بنیان آن چهل و شش سال را مشخص کرد که طی آن مسیح هیکل را که می‌توانست دگرگون شود، برپا نمود؛ هیکلی که به وسیله پادشاهی جنوب بازنمایی می‌شد، و نماد قوای برتر ذهن بود، و در همان لحظه‌ای که گناهکار عادل شمرده می‌شود، دگرگون می‌گردد.

بر بنیادی کہ خود مسیح نہادہ بود، رسولان کلیسای خدا را بنا کردند۔ در کتب مقدس، تمثیل برپا داشتن ہیکل بارہا برای تصویر کردن بنای کلیسا بہ کار رفتہ است۔ زکریا بہ مسیح بہ عنوان «شاخہ» اشارہ می کند کہ باید ہیکل خداوند را بنا کند۔ او از امت ہا نیز سخن می گوید کہ در این کار یاری خواہند رساند: «و آنان کہ دور ہستند آمدہ، در ہیکل خداوند بنا خواہند کرد»؛ و اشعیا اعلام می دارد: «و پسران بیگانگان حصارہای تو را بنا خواہند نمود»۔ زکریا 6:12، 15؛ اشعیا 60:10۔

«در بارہ بنای این ہیکل، پطرس می گوید: "کہ چون نزد او می آئید، همچون نزد سنگی زندہ، کہ ہرچند از سوی مردمان مردود شدہ است، اما نزد خدا برگزیدہ و گران بہاست، شما نیز، مانند سنگہای زندہ، بنا نہادہ می شوید تا خانہای روحانی و کھانتی مقدس باشید، تا قربانیہای روحانی را کہ بہ واسطہ عیسی مسیح نزد خدا مقبول است، تقدیم کنید"۔ اول پطرس ۲:۴، ۵»۔

«در معدن جہان یہود و امّت ہا، رسولان کار می کردند و سنگ ہا را بیرون می آوردند تا بر بنیاد نہادہ شوند۔ پولس در نامہ خود بہ ایمانداران آفسس گفت: "پس دیگر غریبان و بیگانگان نیستید، بلکہ ہممشہریان مقدّسان و اہل خانہ خدائید؛ و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شدہ اید، کہ خود عیسی مسیح سنگ زاویہ اصلی است؛ کہ در وی تمامی این بنا، چون بہ درستی با ہم پیوستہ شود، بہ سوی ہیکل مقدّس در خداوند نمو می کند؛ و در وی شما نیز با ہم بنا کردہ می شوید تا مسکن خدا در روح باشید"۔ افسسیان ۲:۱۹-۲۲»۔

اور اُس نے کرتتھیوں کو لکھا: "اُس خدا کے فضل کے مطابق جو مجھے دیا گیا ہے، میں نے ایک دانا معمار کی طرح بنیاد ڈالی ہے، اور دوسرا اُس پر عمارت اٹھاتا ہے۔ لیکن ہر ایک ہوشیار رہے کہ وہ اُس پر کس طرح تعمیر کرتا ہے۔ کیونکہ اُس بنیاد کے سوا، جو رکھی جا چکی ہے اور وہ یسوع مسیح ہے، کوئی شخص دوسری بنیاد نہیں رکھ سکتا۔ اب اگر کوئی اس بنیاد پر سونا، چاندی، قیمتی پتھر، لکڑی، گھاس، پھونس سے تعمیر کرے، تو ہر ایک کا کام ظاہر ہو جائے گا؛ کیونکہ وہ دن اُسے کھول دے گا، اس لیے کہ وہ آگ کے ساتھ ظاہر کیا جائے گا؛ اور آگ ہر ایک کے کام کو آزمائے گی کہ وہ کیسا ہے۔" 1 کرتتھیوں 3:10-13۔

رسولوں نے ایک پختہ بنیاد پر تعمیر کی، یعنی ازلی چٹان پر۔ اسی بنیاد پر وہ وہ پتھر لائے جو انہوں نے دنیا سے تراش کر نکالے تھے۔ معماروں نے بغیر رکاوٹ کے محنت نہ کی۔ مسیح کے دشمنوں کی مخالفت نے ان کے کام کو نہایت دشوار بنا دیا۔ انہیں اُن لوگوں کی تنگ نظری، تعصب اور عداوت کا مقابلہ کرنا پڑا جو ایک جھوٹی بنیاد پر تعمیر کر رہے تھے۔ بہت سے وہ لوگ جو کلیسیا کے معماروں کے طور پر کام کرتے تھے، نجمیہ کے زمانہ کے دیوار بنانے والوں سے تشبیہ دیے جا سکتے ہیں، جن کے بارے میں لکھا ہے: "جو دیوار پر بناتے تھے، اور جو بوجھ اٹھاتے تھے، اور جو لاتے تھے، ان میں سے ہر ایک ایک ہاتھ سے کام کرتا تھا اور دوسرے ہاتھ سے ہتھیار پکڑے رہتا تھا"۔ نجمیہ 4:17۔ اعمال رسولان، 595، 596۔

ما این مطالعہ را در مقالہ بعدی ادامہ خواہیم داد۔

"سقوط انسان سراسر آسمان را از اندوہ آکندہ ساخت۔ جہانی کہ خدا آفریدہ بود، بہ لعنت گناہ دچار تباہی شد و ساکنان آن موجوداتی بودند محکوم بہ مصیبت و مرگ۔ برای آنان کہ از شریعت تجاوز کردہ بودند، ہیچ راہ گریزی پدیدار نبود۔ فرشتگان از سرودہای ستایش خود بازایستادند۔ در سراسر بارگاہہای آسمانی، بر ویرانیای کہ گناہ بہ بار آوردہ بود، ماتم برپا بود۔

"خدای زوی، د اسمان جلالمن قوماندان، د لوپدلې انساني کورنۍ پر حال د ترحم احساس وکړ۔ د هغه زړه د نه پایدونکې شفقت له امله خوځېدلی و، څکه چې د ورکې شوې نړۍ کړاوونه د هغه مخې ته راپورته کېدل۔ خو الهي مینې داسې یو تدبیر طرحه کړی و چې انسان پرې خلاصون ومومي۔ د خدای مات شوی شریعت د گناهکار ژوند غوښت۔ په ټول کاینات کې یوازې یو تن و چې د انسان په استازیتوب یې د هغه غوښتنې پوره کولای شوې۔ څکه چې الهي شریعت د خدای

په شان سپېڅلی دی، نو یوازې هغه څوک چې له خدای سره برابر وي، کولای شوای د هغه د سرغړونې کفاره ادا کړي. له مسیح پرته بل هېڅوک نه شوای کولای لوېدلی انسان د شریعت له لعنت څخه خلاص کړي او بېرته یې له اسمان سره په همغږۍ کې راولي. مسیح به د گناه جرم او شرم پر خپل ځان واخیست—هغه گناه چې د سپېڅلي خدای په وړاندې دومره کرکجنه ده چې باید پلار او د هغه زوی سره جلا کړي. مسیح به د بدمرغۍ تر ژورو تلونو پورې ورسېږي، څو تباه شوې انساني کورنۍ وژغوري.”

«در حضور پدر، به نیابت از گناهکار التماس می‌کرد، در حالی که لشکر آسمان با شدت علاقه‌ای که الفاظ از بیان آن ناتوان‌اند، در انتظار نتیجه بودند. آن گفت‌وگوی رازآمیز مدت‌ها ادامه یافت—«مشورت سلامت» (زکریا ۶:۱۳) برای پسران سقوط‌کرده انسان. نقشه نجات پیش از آفرینش زمین نهاده شده بود؛ زیرا مسیح «بره‌ای است که از بنای عالم ذبح شده است» (مکاشفه ۱۳:۸)؛ با این همه، حتی برای پادشاه کائنات نیز تسلیم کردن پسر خویش تا برای نژاد گناهکار بمیرد، کشاکشی عظیم بود. اما «خدا جهان را این‌قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.» یوحنا ۳:۱۶. آه، چه رازی است فدیة! محبت خدا نسبت به جهانی که او را محبت ننمود! کیست که ژرفاهای آن محبت را، که «فوق از معرفت است»، بشناسد؟ در خلال اعصار بی‌پایان، عقول نامیرا، در طلب فهم راز آن محبت درک‌ناپذیر، در شگفتی خواهند ماند و پرستش خواهند کرد.»

«خدا می‌بایست در مسیح ظاهر گردد و «جهان را با خویشان مصالحه دهد.» دوم قرن‌تین ۵:۱۹. انسان به سبب گناه چنان تنزل یافته بود که برای او ناممکن بود که از خود خویش با او که سرشتش طهارت و نیکویی است، به هماهنگی درآید. اما مسیح، پس از آنکه انسان را از محکومیت شریعت فدیة داد، می‌توانست قدرت الهی را عطا فرماید تا با کوشش انسانی متحد گردد. بدین‌سان، به وسیله توبه نسبت به خدا و ایمان به مسیح، فرزندان سقوط‌کرده آدم می‌توانستند بار دیگر «فرزندان خدا» شوند. اول یوحنا ۳:۲. مشایخ و انبیا، ۶۳، ۶۴.